

عقب نشینی از برابر مردم سنگربندی در برابر امریکا

عقب نشینی و تغییر سیاست های داخلی و خارجی، هنری است که هر حاکمیتی ندارد و در جمهوری اسلامی هیچ راه حل دیگری جز يك تفاهم عالی در راس حاکمیت برای عقب نشینی مسالمت آمیز، کنار رفتن بخشی از حاکمیت، قبول اتحاد ملی، تبدیل سیمای حاکمیت سرکوبگر به تلویزیون ملی ایران و در خدمت این عقب نشینی، گشایش فضای سیاسی و کنار رفتن از سر راه مردم، برکناری عاملین اصلی سیاست های ضد مردمی سال های گذشته و اعلام انحلال نهادهای عامل آن سیاست ها و... نیست. والا با رفتن حسن و آمدن حسین، حتی اگر کابینه نظامی هم تشکیل شود مشکل حل نمی شود و ما می رویم به سمتی که در پایان آن، امریکا آنچه را می خواهد، نه با اشغال ایران و عراقی کردن کشور، بلکه از درون صندوق رای در يك انتخابات تحت نظارت خود بیرون خواهد آورد. زمان اقتدار نظامی- امنیتی به سر رسیده است و از درون هر حادثه كوچك و بزرگی که در ایران روی می دهد (از برف تا زلزله- از قتل- تا فحشاء- از اعتیاد تا بیکاری) پیام ضرورت عقب نشینی حاکمیت بیرون می آید.

خدابخشیان: ما می خواهیم دریابیم، که چرا آقای الهی دو سال پیش، یعنی در جولای 2002 مضمون همان اظهاراتی را پیش بینی کرد، که خانم کوندولیزا رایس وزیر خارجه امریکا در سفر سریع خود به اروپا، آن را مطرح کرد. یعنی انتخابات ایران را غیر مشروع خواند و درباره يك انتخابات آزاد در ایران سخن گفت. واقعا همانطور که شما در آن مصاحبه گفته بودید، شکست جنبش اصلاحات در ایران، زمینه پیروزی سیاست های امریکا در ایران خواهد شد؟ ما به سمت يك انتخاباتی آزاد و تحت نظارت امریکا در ایران پیش می رویم؟ چرا در جولای 2002 شما به چنین تحلیلی رسیده بودید؟

الهی: بله، همانطور که شما هم اشاره کردید، من در گفتگوهای گذشته ای که با هم داشتیم، خدمت شما و شنوندگان شما گفتم، که ما با شرایط نوینی در جهان روبرو هستیم که تحولات در کشور ما نیز خواه ناخواه تحت تاثیر این شرایط قرار گرفته و باز هم بیشتر قرار خواهد گرفت.

در تمام سال های گذشته، که منظورم دو دوره ریاست جمهوری آقای خاتمی و در واقع از شرکت غافلگیر کننده مردم در انتخابات ریاست جمهوری 1376 تاکنون، دو گزینه در برابر جمهوری اسلامی قرار داشته است.

يك گزینه این بوده که به خواست مردم گردن گذاشته و اصلاحات را بپذیرد و در نتیجه، مشروعیت مردمی برای خود به دست آورد.

گزینه دوم این بود که متکی شود به نیروی نظامی و امنیتی و برود دنبال همان اقتداری که آقای خامنه ای بارها از آن یاد کرده است. یعنی چنگ و دندان به مردم و نیروهای طرفدار اصلاحات و رفرم نشان دادن. حتی لبخند هم در این اقتدار لازم نیست به صورت خود ایشان و طرفداران این نوع اقتدار ظاهر شود. این توصیه خود ایشان در یکی از سخنرانی هایش است.

در کشاکش پرحادثه و تاریخی میان این دو گزینه، مردم ایران مقدار بسیار زیادی دچار یاس و ناامیدی شدند، نسبت به این که تحول بتواند به این آسانی، بدون خشونت و حتی خونریزی و از یا هر کجای دیگر باشند. برای ما این مهم نیست که آن ها در کجا لانه دارند، برای ما مهم است که سیاست و خواست امریکا چگونه گام به گام در جمهوری اسلامی پیش برده می شود و بر ناامیدی مردم از امکان تحول در داخل کشور تا حد گردن گذاری بر طرح های

خارج از کشور افزوده می‌شود. افتادن رمز و راز اتمی ایران بدست امریکا باندازه کافی گویای نفوذ عمیق اطلاعاتی - ارتباطی امریکا در درون حساس ترین ارگان های نظامی و رهبری جمهوری اسلامی است. چرا نباید تصور کرد که وقتی در مسائل اتمی ایران اینگونه نفوذ کرده اند، در ارگان ها و مراکز حساس و تصمیم گیرنده سیاسی نفوذ ندارند؟ قطعاً دارند و عمل می‌کنند. نشانه اش همین زمینه ایست که اکنون در جامعه ایران برای پذیرش نجات دهنده ای از خارج کشور فراهم کرده اند و آقایان هنوز تصور شرایط مطلوبی را بدست آورده اند می‌کنند. این زمینه را خودشان هم حدس زده اند، اگر غیر از این بود، اینهمه پوسته‌های عظیم در پررفت و آمدترین خیابان ها و چهارراه های تهران درباره شکنجه زندانیان عراقی در زندان ابوگریب نصب نمی کردند و سیمای جمهوری اسلامی اینقدر برنامه در این ارتباط پخش نمی کرد. اگر زمینه داخلی پذیرش نجات دهنده ای از خارج وجود نداشت، این همه پوسته و برنامه هم لازم نبود. همین سیاست را اکنون هم به شکل دیگری، در ارتباط با نتیجه انتخابات عراق دنبال می‌کنند. با انواع دروغ سعی می‌کنند مردم را فریب بدهند. از جمله اینکه امریکا غافلگیر شد و در انتخابات عراق باخت و شیعیان طرفدار جمهوری اسلامی در عراق برنده شدند و از این دست تبلیغات. در حالی که همه شاهدند نه آیت الله سیستانی طرفدار جمهوری اسلامی و لائی است و نه شیعیان عراق مقلدان آقایان در تهران. حکومتی شبیه حکومت ترکیه از نظر اسلامی، حداکثر خواست شیعیان عراق و در واقع معقول ترین خواست مردم عراق است و جدائی بین جمهوری اسلامی و جمهوری عراق، حتی اگر پیشوند یا پسوند اسلامی هم به آن اضافه شود باقی می‌ماند، همان طور که در افغانستان باقی ماند. ضمن آنکه مردم عراق هم 8 سال درگیر جنگ با ایران بوده اند و همان تبلیغاتی که در جمهوری اسلامی علیه عراق شده، در دولت صدام حسین هم علیه ایران شده است.

بهر تقدیر، بحث ما در جولای 2002 که در فوریه 2005 کلیات آن تبدیل به رویداد شده همین بود. این که جمهوری اسلامی نخواست و نتوانست تغییرات داخلی و جهانی را ببیند و خود را سریعاً با آن هماهنگ کند. آن ها رفتند دنبال همان تزهایی که 25 سال پیش و در جهانی کاملاً متفاوت با امروز و ایرانی بسیار متفاوت تر از اکنون طرح شده بود. در این 15 - 16 سال اخیر برخی از ارتجاعی ترین و ماجراجویانه ترین آن ترها را بصورت کج و معوجی، توسط باصطلاح نیروهای تازه رویش یافته (بقول آقای خامنه ای) دنبال کردند. **خدابخشیان:** این درك شرایط و ضرورت تغییرات به چه مفهوم است؟ بعضی از شنوندگان برنامه می‌گویند، این نوع توصیه ها مثل خط دادن به جمهوری اسلامی برای ماندن است و نه سقوط کردن!

راه توده: ما نه درباره بقای جمهوری اسلامی در اینجا بحث می‌کنیم و نه خط به کسی می‌دهیم. مبارزه سیاسی - اجتماعی با شعار "من جمهوری اسلامی را نمی‌خواهم و باید سقوط کند" تفاوت دارد. کسی که این نوع حرف می‌زند می‌تواند شب های تعطیل و یا در يك فرصتی که برای دیدار این و آن و خاطره گوئی پیدا می‌کند هرچه دل تنگش می‌خواهد بگوید و صبح هم برود دنبال کار و زندگی شخصی اش. اما آن کس که می‌خواهد در کنار مردم حرکت کند و همراه آن ها به نتیجه واحد و قطعی و عملی برسد موظف است از قوانین عام مبارزه اجتماعی پیروی کند. حتی اگر به تئوری آن هم مسلط نباشد، با جمع و در دل جمع همان مسیری را می‌رود که ما می‌گوئیم.

این پاسخی است برای آن ها که خیلی سهل الوصول می‌خواهند به نتیجه برسند و در واقع هم 25 سال می‌شود که نشسته و منتظر این نتیجه اند.

اما، در ارتباط با بخش اول صحبت شما، یعنی امکان مانور حاکمیت باید بگویم:

هر حاکمیتی توان مانور ندارد. یعنی درک شرایط و تطبیق آن با منافع - حتی خود- هنری است که نزد هر حاکمیتی نیست. متأسفانه حاکمیت ایران نشان داد که دارای این توانایی برای تطبیق خود با شرایط جدید به این آسانی نیست، مگر آن که پوست بیاندازد. منظور ما از مانور و درک شرایط هرگز تسلیم شدن و نفی استقلال کشور نیست، بلکه درک آن شرایطی است که بوجود آمده و اتخاذ سیاست های نوینی را اگر طرفدار استقلال کشور باشند و به منافع مردم فکر کنند ناگزیر می سازد.

مرکز و کانون قدرت در جمهوری اسلامی اگر درک کرده بود که امریکا با شعار دموکراسی و انتخابات آزاد در حال تهاجم به ایران است، آنوقت سیاست سرکوب آزادی و اصلاحات را دنبال نمی کرد و ادامه همان مشی و سیاستی که آقای خاتمی در مصاحبه با کریستین امانپور در تلویزیون سی ان ان مطرح کرد را می گرفت و جلو می رفت. در داخل کشور هم فرماندهان سپاه را برای بریدن زبان و شکستن قلم ها به میدان نمی فرستاد. همین نشانه ها کافی است تا به این نتیجه قطعی برسیم که این کانون قدرت از قافله درک شرایط و مانور عقب ماند و در عوض، بقایای مشروعیت مردمی حکومت را هم بر باد داد. اینها نکاتی نیست که امریکا و طراحان استراتژیک در مرکز تعیین سیاست در امریکا از آن غافل مانده باشند.

خانم رایس بلافاصله پس از ورود به لندن انتخابات در افغانستان و عراق را به عنوان نمونه های دموکراسی مطرح کرد و به نظر ما، از این دو مثال نتیجه گیری کرد که باید آن را خیلی جدی گرفت. او گفت: "عراقی ها و افغان های داخل ایران استقبالی از انتخابات کردند، که حالا مردم ایران از آن درس گرفته و تشویق می شوند."

در واقع او به آن چیزی اشاره کرد که امریکا در آینده می تواند درباره تحمیل آن به جمهوری اسلامی تصمیم قطعی بگیرد. از نظر ما، سایه روشن های این طرح در آینده و پس از هماهنگی های بیشتر با اروپائی ها و جلب موافقت قطعی سازمان ملل در باره ایران باز هم بیشتر مشخص خواهد شد. جمهوری اسلامی نتوانست ماجرای "طرح خاورمیانه بزرگ امریکا" را درک کند، نتوانست مرگ ناگهانی عرفات را در قلب تحولات آینده خاورمیانه درک کند، نتوانست ترور رفیق حریری را، که در واقع 11 سپتامبری بود برای اسرائیل و به سود آن درست درک کند. اگر درک کرده بودند خیلی سریع باید دست به مانور داخلی می زدند و سیاست جدیدی را در ارتباط با منطقه پیش می گرفتند. یعنی سنگر بندی داخلی را محکم می کردند. نه سنگر بندی برای جنگیدن، نظیر همین بازی که می خواهند با انتخابات ریاست جمهوری و تشکیل دولت مقتدر در آورند، بلکه سنگر حمایت مردمی منظورم است. شما شاهدید که چنین نکرده اند و ظاهراً آلوده تر و چند پارچه تر از آن هستند که بتوانند به چنین درک و قدرت مانوری برسند.

خدابخشیان: با مردم پاسیو شده و به حاشیه رانده شده چگونه می توان سنگر ساخت؟
راه توده: ببینید! همان طور که خدمت شما بارها گفته ام آن چیزی که اهمیت داشته و دارد این است که رفرم و اصلاحات در داخل کشور ایران به پیش رود، بدون دخالت نیروی خارجی. متأسفانه حاکمیت روشی داشته که این امکان را از خودش گرفته و مردم را به نوعی به قول خودش پاسیو(منفعل) کرده و به حاشیه رانده است. این نتیجه را شما هم در سؤال خودتان مطرح کردید. اما این مسئله روی دیگری هم دارد که آن روی دیگر مورد نظر ماست، و آن اینکه به نظر ما مردم حاشیه تحولات را نپذیرفته اند. مردم همچنان سیاسی اند. اوضاع را می شناسند و در هر حادثه ای که در ایران روی می دهد این را نشان می دهند، با سیل، با برف، در زلزله، در يك حادثه رانندگی و خلاصه هر حادثه و پدیده ای مردم این درک و شناخت خود از حاکمیت و خواست تحول را نشان می دهند. این که حاکمیت نمی تواند این واقعیت را ببیند و یا خود را به نادیدن می زند، دلیل نمی شود که ما هم نبینیم. اتفاقاً، به نظر ما امریکا هم این نکته را خیلی دقیق می داند و روی آن سرمایه گذاری کرده است.

فقط منتظر شرایط مطلوب تر داخلی و جهانی است که در همین مصاحبه هم به آن اشاره کردم.

شما به همین راهپیمائی 22 بهمن امسال توجه کنید. چرا نباید این حادثه را بررسی کنیم که مردم به چه علت و انگیزه ای در آن سرما و برف آمدند به خیابان و در میدان آزادی جمع شدند؟

حاکمیت کوشید این راهپیمائی را دفاع از وضع موجود کشور جلوه دهد، اما ما که می دانیم واقعیت این نیست. مردم برای مخالفت با تهاجم نظامی و اشغال کشور به میدان آمدند. این يك روی سکه است. اما روی دیگر سکه اینست که دست حاکمیت هم برای مانور روی خطر اشغال ایران و رفتن به سوی سیاست های جنگی بسته شد. مردم با همین راهپیمائی دست حاکمیت جنگ طلب و ماجراجو را هم بستند. با حکومت نظامی و جمهوری سپاهی مخالفت کردند. درست است که این را در شعارهایشان اعلام نکردند، اما ما نباید منتظر شعار باشیم. باید عمق يك شناخت و پدیده را بشکافیم و تحلیل کنیم. اینست آن تفاوتی که نگاه ما به عنوان توده ای ها با نگاه های دیگر نسبت به رویدادها وجود دارد.

به نظر ما، امریکا هم دقیق این را می داند و به همین دلیل هم در تمام دوران گذشته روی حمله به تاسیسات نظامی ایران تکیه می کند و نه اشغال ایران و عراقی کردن ایران. یعنی تهدید به تهاجم به آن نیروئی که نظامی است و با کمال تاسف سیاست های حاکمیت در حداقل این 8 سال گذشته، آن را بکلی از حمایت مردمی محروم کرده و مردم چندان نسبت به ضربه خوردن آن حساسیت نشان نمی دهند، بلکه حتی شاید فکر می کنند بد هم نیست که يك قدرت برتر بتواند یکی توی سر آن قدرتی که در داخل توی سر مردم می زند بزند. درست فاجعه همینجاست و این نشد و نشده مگر با سیاست های سرکوبگرانه و ضد مردمی حاکمیت و ما از این نظر بسیار متاسفیم و امیدواریم آن بخش های مخالف سیاست های سال های اخیر در سپاه پاسداران سرانجام ابتکار عمل را در این نیرو بدست گرفته و در کنار مردم قرار بگیرند. اگر شنوندگان شما این را خط دهی به جمهوری اسلامی تصور کرده اند و یا مخالفت با سرنگونی جمهوری اسلامی، ما اعتراضی نداریم. آینده نشان خواهد داد که این فکر و اندیشه و پیش بینی ما بیشتر کاربرد عملی و واقعی داشته و یا سرنگونی های شعاری و محفلی!

خدابخشیان: بنابراین شما معتقد هستید امریکا به ایران حمله نخواهد کرد؟

راه توده: همانطور که گفتیم و تا این لحظه مشخص است، آمریکا نیازمند حمله نظامی برای اشغال نظامی ایران نیست. اولاً شدنی نیست و دوم اینکه برای آن تحولاتی که امریکا بدنبال آنست چنین حمله ای ضرورت ندارد. واقعا هم ضرورت ندارد. آن ها اگر ضربه ای بزنند، به نظر ما ضربه ای نظامی به تاسیسات نظامی و اتمی ایران خواهد بود، تا هم خیالشان از فعالیت های اتمی ایران آسوده شود و هم تضعیف روحیه سپاه و روحیه نظامی جمهوری اسلامی را باعث شوند، تا از این طریق شرایطی را هم فراهم سازند برای اعتراضات خیابانی مردم علیه حاکمیت. سپس می روند به سمت يك انتخابات زیر نظارت بین المللی در ایران. فکر می کنم به آخرین پدیده، یعنی حوادث اوکراین باید بیشتر توجه کرد.

همه این احتمالات بسیار بستگی دارد به اینکه انتخابات آینده ریاست جمهوری در ایران به چه شکل برگزار شود، چقدر مردم، با اراده و عزم تحولات، مثل انتخابات 76 در آن شرکت کنند. چه کسی انتخاب شود و آن کس چه برنامه ای داشته باشد.

خدابخشیان: بازگردیم به کنفرانس امنیتی مونیخ، کنفرانس ناتو در فرانسه و سفر بوش به اروپا، پس از سفر خانم رایس به اروپا و خاورمیانه. واقعا چه خبر است؟ آنطور که گفته می شود، آینده ایران در تمام این کنفرانس ها مطرح است؟

راه توده: بله! ما هم اعتقاد داریم آینده ایران در کانون همه این کنفرانس ها و سفرها قرار دارد. کنفرانس مونیخ، سفر آقای رامسفلد و سفر خانم رایس به اروپا که يك تور سیاسی بود و دستور کار سفر بوش به اروپا و دیدار با رهبران اروپا را فراهم ساخت، عمدتاً بر محور مسایل مربوط به خاورمیانه و ایران دور زده است.

احساس می شود که يك برنامه از قبل تدوین شده ای مرحله به مرحله پیش برده می شود چه در ارتباط با عراق چه در ارتباط با ایران. مرگ ناگهانی یاسر عرفات و بعد جایگزینش و مذاکرات صلحی که شروع شد و قبول يك کشور فلسطینی در کنار اسرائیل، که باید حتماً مناسبات جدی سیاسی و اقتصادی با اسرائیل داشته باشد. تمام این ها نشان دهنده يك جهش بزرگی برای اجرای يك طرح کلی است. این طرح با نام «خاورمیانه بزرگ» امروز مطرح می باشد. در کنفرانس مونیخ هم عمدتاً حول همین محور دیدارها صورت گرفته است. یعنی هماهنگی بین کشورهای اروپایی برای همسوئی همه آن ها با امریکا. این همسوئی نه در ارتباط با عراقی است که بهرحال سمت و سوی جا افتاده ای نسبت به گذشته گرفته است، بلکه همسوئی در ارتباط با ایران است. یعنی همان خلأیی که در مورد عراق وجود داشت و تا حدودی باعث شکاف بین آلمان و فرانسه از یکسو و امریکا و انگلستان از سوی دیگر شد. دارند چیزهایی را که ما نمی دانیم چیست بین خودشان دوباره تقسیم می کنند تا جلب رضایت از هم کرده و یکپارچه شوند. این مسایل معمولاً پشت صحنه حل و فصل می شود و تقسیم غنائم صورت می گیرد. اطلاعات بسیار محرمانه ای را با هم مبادله می کنند که ما از آن خبری نداریم و جهان هم اطلاع پیدا نمی کند، تا سال ها بعد، که بتدریج اسناد از تاریخ مصرف گذشته آن ها منتشر می شود. مثل کنفرانس گوادلوپ که در آن امریکا و متحدانش، یعنی 7 کشور بزرگ سرمایه داری وقت برای رفتن شاه از ایران، سقوط سلطنت او، جلوگیری از انقلاب و نجات منافع خودشان در آن تصمیم قطعی گرفتند.

اکنون هم همان وضع است. کارهایی می شود که سال ها بعد اسنادش رو می شود. ولی به هر حال این موضوع روشن است که آمریکا برای جلب اعتماد و جلب همکاری جدی و همسوئی کامل اروپا بر محور يك طرح واحد در تلاش است. این طرح به نظر ما امروز خاورمیانه و ایران است. به تحولات و سیاست های جدید اسرائیل بدقت نگاه کنید. مسئله کره هیچ مسئله جدی و پیچیده ای نیست، حتی با نمایش اتمی که به راه انداخت. مسئله اساسی خاورمیانه و ایران است. ما فکر می کنیم ایران در محور مذاکرات فشرده ای قرار دارد که بی وقفه گسترش می یابد.

شما ببینید! من با وجود اینکه اخبار را سالهاست پیگیری بی امان می کنم هرگز به خاطر نمی آورم وزیر خارجه ای با چنین سرعتی با سران کشورهای اروپایی و اروپای شرقی و خاورمیانه و ترکیه و اسرائیل ملاقات کرده باشد. منظورم سفر اخیر خانم رایس است.

این طور نیست که خانم رایس خیلی انسان پر انرژی است، که هست. و یا این نیست که حرف کمی برای گفتن دارد، که به نظر ما حرف هم زیاد دارد. بلکه دلیل آنست که سوژه مورد مذاکرات در این دیدارها کاملاً محدود و مشخص است. تمرکز بر روی يك موضوع و یا دو موضوع است و بر محور آن ها بحث می شود. مسئله و موضوع مورد مذاکره خلاصه و جمع بندی شده است. چنان که در لندن بلافاصله و در آلمان خیلی سریع و در ترکیه در اسرائیل و در فرانسه و در لهستان بلافاصله این يك و یا دو موضوع مطرح می شود و نیازی به بحث خیلی طولانی هم نیست. شاید یکی دو ساعت کافی است. اطلاعاتی داده می شود و اطلاعاتی گرفته می شود. تقاضا می کنند و حرکت می کنند. اتفاقاً این پدیده بسیار هم خطرناک است. زیرا نشان می دهد که روی يك یا دو موضوع تمرکز و اطلاعات کافی وجود دارد.

به نظر ما امروز موضوع اساسی خاورمیانه و مسئله اسرائیل و فلسطین و لبنان است و خیلی طبیعی است که همانطور که همه ما می دانیم يك طرفه قضیه هم ایران است. حاکمیتی که

نتوانست زمان مانور و عقب نشینی را در چارچوب منافع ملی کشور را درك کند، نه تنها درك نکرد، بلکه کانون و مرکز قدرت آن در مقابل آن بخش از حاکمیت که مسئله را فهمیده بود هم ایستادگی کرد، اکنون زمینه آن دخالت هائی را در ایران فراهم ساخته که این روزها همه در باره آن صحبت می کنند.

خدابخشیان: شما نظری را مطرح کردید، که برای ما جالبه، زیرا این روزها شایعاتی درباره به میدان آمدن هاشمی رفسنجانی و سازش و مذاکرات او با امریکا هم مطرح است. این هم همان مانوری است که شما مطرح می کنید؟

راه توده: فقط همین اشاراتی که اتفاقاً خود آقای رفسنجانی هم از هم اکنون می کند نیست. کاندیداهای رسمی و غیر رسمی ریاست جمهوری و حتی همین آقای لاریجانی هم اکنون به مسائلی مثل ولایت فقیه، آزادی های اجتماعی و انواع مسائل دیگر مورد نظر و خواست مردم اشاره می کنند.

موضوع را از نظر ما اینطور باید دید که تمام این مسایلی که مطرح می شود نشان دهنده آنست که خواست هائی در جامعه مطرح است و کسانی که شما از آنان نام بردید سعی می کنند بر روی این خواست ها مانور کنند. در درجه اول هدف آن ها از طرح این خواست ها کسب رای مردم است. دوم اینکه، آن چیزی که برای ما اهمیت دارد آنست که حتی کاندیداهای جناح راست حاکمیت هم آگاه شده اند که چه مسایلی در داخل کشور مطرح می باشد و خواست مردم است. فرق نمی کند که این آقای هاشمی و یا برادر آقای هاشمی و یا خانم فائزه هاشمی و یا مهدی هاشمی باشند که روی این خواست ها و فضای عمومی جامعه مانور می کنند، کسان دیگری هم مشغول همین مانورها هستند، حتی آقای علی لاریجانی هم همین مانورها را می کند و از آزادی زنان صحبت می کند.

موضوعاتی که این ها مطرح می کنند نشان دهنده این است که در جامعه این موضوعات مطرح می باشند. اما آنچه مورد نظر ما به عنوان عقب نشینی و درك شرایط است، چیز دیگری است. عقب نشینی خود يك ابتکار است، يك هنر است، که نیازمند توان بالایی است. دانستن لحظه عقب نشینی خودش به يك تیزهوشی نیازمند است. حتی برای حفظ حداقلی از منافع اقتصادی خویش در حاکمیت بعدی.

در کانون قدرت در جمهوری اسلامی ما شاهد چنین درك و تیزهوشی نیستیم. اینطور که پیش می روند، ما فکر می کنیم حتی به شیعه و به اسلام هم در ایران لطمات جدی و بیشتری خواهند زد، چه رسد به منافع اقتصادی خودشان در حاکمیت.

آن عقب نشینی که ما می گوئیم، امروز این نیست که آقای هاشمی بیايد يك حرفی بزند و یا این که آقای معین يك وعده ای بدهد و یا اگر آقای کروبی بشود رییس جمهور همه چیز درست می شود. ما تجربه 8 سال گذشته را پشت سر داریم. به نظر ما، آن عقب نشینی که ضرورت تاخیر ناپذیر دارد و با سرنوشت استقلال و حتی تمامیت ارضی کشور در ارتباط است، نیازمند يك درك عمومی در مجموعه حاکمیت است. در آنجا باید به این درك برسند که اقتدار از طریق مسایل امنیتی و زندان و قوه قضاییه که اصلاً قوه قضاییه نیست، بلکه قوه قهریه است دیگر ممکن نیست. زمان این اقتدار به سر آمده است و مردم دیگر آن را نمی پذیرند. زمان عقب نشینی رسیده است. عقب نشینی هم این نیست که همان دادستانی را که تا حالا بوده، روی صندلی اش نگهدارم و بعد بگویم من می خواهم عقب نشینی کنم و سیاست های دیگری را اجرا کنم. مثلاً دیگر نمی خواهیم جامعه را تقسیم به انواع غیر خودی ها کنیم، تلویزیون مرگ و گریه و شیون داشته باشیم، در نماز جمعه دروغ بگوئیم و بازهم به سیاست نصیحت و موعظه، که حاصلش در فقر و فحشا و اعتیاد گسترده در ایران جلوی چشم همه است ادامه دهیم. این ناممکن است.

عقب نشینی آنست که تعریف جدیدی از اقتدار ملی ارائه شود و بروند به سمت اقتدار متکی به وحدت ملی، که از هر بمب اتمی کار سازتر است. برویم به سمت يك آشتی ملی در داخل کشور.

این کار وقتی عملی است که کسانی که این سیاست را در تمام این سال ها داشتند و اعمال کردند کنار گذاشته شوند. بدون خونریزی. عقب نشینی و رفتن به سوی اتحاد ملی، به صورت سازمان یافته از این مرحله به بعد آغاز می شود. کنار رفتن این بخش از حاکمیت می تواند توأم با خشونت نشود، اگر به موقع عقب نشینی کنند و سازمان یافته دست به این عقب نشینی از برابر مردم بزنند. والا می شود مثل دوران شاه که وقتی گفت "پیام انقلاب شما را شنیدیم" که دیگر فریاد مرگ بر شاه گوش فلک را کر کرده بود. و تازه همان موقع هم نتوانست عقب نشینی کند و به همان بازی ها و مانورهای دست زد که هیچ اعتبار و اعتقادی نسبت به آن در میان مردم وجود نداشت. مثل برکناری هویدا و بردن او به دربار شاهنشاهی. تازه در گام دوم هم که او را همراه ارتشبد نصیری زندانی کرد هم مردم دیگر این مانورها و عقب نشینی ها را باور نداشتند و دیدیم که سرانجام تاخیر در عقب نشینی و پذیرش واقعیات و خواست و اراده مردم به چه حوادثی منجر شد.

اکنون هم نمی شود بگویند حسن می رود و حسین می آید و تحول می شود و مشکل با امریکا حل می شود. ما دیدیم که چنین چیزی در این 8 سال نشد و مقاومت بسیار جدی صورت گرفت؛ زیرا حاکمیت و مرکز قدرت در مجموع خود نخواست واقعیت را بپذیرد و هنوز هم نپذیرفته است. به نظر ما اصلاح طلب ها به این درک رسیدند و هنوز هم این درک را دارند، اما آن ها که خیره سری کردند و مجلس هفتم را درست کردند و به تکرار آن برای انتخابات ریاست جمهوری می اندیشند به چنین درکی نرسیده اند. آن ها که بی شک بخشی از فرماندهان موثر سپاه پاسداران هم جزو آن ها محسوب می شوند هنوز تصور می کنند بر محور مسایل نظامی، سرکوب، زندان، امنیت می شود به حکومت ادامه داد. در حالی که همه نشانه ها حاکی از آنست که در شرایط کنونی منطقه و اوضاع کنونی داخل کشور و روحیه مردم چنین اقتداری حتما قابل دوام نیست. امریکا و اروپایی ها با چشم باز ناظر همین اوضاع و روند هستند.

اتحاد نظر و عمل امریکا و اروپایی از درون همین درک از شرایط ایران و گرایش های غالب در حاکمیت جمهوری اسلامی بیرون خواهد آمد. آن ها اتحاد خود را محکم خواهند کرد و از فرصت به سود خویش بهره خواهند گرفت. این فرصت می توان حاکمیت را ببرد، بسیار خوب، اما رفتن این حاکمیت وقتی صحیح است، وقتی ملی است، وقتی به سود مملکت است که از داخل کشور این کار انجام شود. حتی اگر بخشی از آن برود و تصفیه مردمی در حاکمیت صورت گیرد. در این صورت است که جانشینان، جانشینانی اند خواهان استقلال ملی کشور. نه کسانی که معلوم نیست، چه اندیشه هایی در سر دارند و یا چه وابستگی هایی و یا با چه ماموریتی در حمایت قدرت های خارجی وارد صحنه می شوند. متأسفانه حاکمیت این را هنوز درک نمی کند.

آن ها که هنوز در فضای جنگ با عراق و فتح کربلا بسر می برند، باید از حاکمیت کنار گذاشته شوند، آن ها که قتل و جنایت و اعدام کرده اند باید بروند، آن ها که دیکتاتور ساز شدند و پادشاهی روحانی را جا انداختند باید به حاشیه رانده شوند، تلوژیون مملکت باید بجای خدمت به ارتجاع مذهبی در خدمت وحدت ملی در آید و درهای آن به روی همه ملت باز شود و از انحصار خودی ها خارج شود. فرماندهان سپاه که زیر علم استبداد سینه می زنند و ذوالفقار ولایت برای زدن مردم شده اند باید سر جایشان نشانده شوند و برگماری ها و انتصاب ها و فرماندهی ها تحت ضابطه ای جدید قرار گیرد نه آنکه در بیت رهبری و در پشت صحنه یکی را برکنار و دیگری را فرمانده کنند. تمام این مسائل، همان مسائلی است که

در دهه 40 و 50 و بویژه در سال های آخر حکومت شاه هم مردم درگیر آن بودند و اکنون تداعی دقیقی را به ذهن می رسانند.

آن ها که اکنون و با هدف هیجان سازی و برگزاری يك انتخابات فرمایشی بر طبل جنگ می کوبند، خودشان هم می دانند که این يك بازی است و البته بازی خطرناکی است. زیرا می تواند زمینه ساز افکار عمومی جهان شود.

آن ها می دانند که ایران، دیگر ایران زمان جنگ با عراق و بسیج خود جوش نیروی مردمی نیست. نه توان حاکمیت چنین است و نه روحیه و توان مردم.

اتفاقا بحث بر سر گذار مسالمت آمیز از این مرحله و رفتن به سوی اتحاد ملی و عقب نشینی حاکمیت و تصفیه بخش هائی از آن به همین دلیل، یعنی بدلیل خواست مردم برای دوری از خشونت و جنگ است. راهپیمائی مردم در 22 بهمن نشان داد که مردم از جنگ و خشونت متنفرند و خواه ناخواه از عاملین و مروجان این سیاست نیز تنفر دارند. بحث ما هم همین است و می گوئیم این بخش باید برود. اصلاحات و عقب نشینی این بار از اینجا آغاز می شود. شما ببینید يك برف در گیلان چه شرایطی را به همراه آورد، يك زلزله در بم چه عوارض اجتماعی را از خود برجای گذاشت، چنین مملکت و چنین شرایطی، امکان جنگ و بسیج نیرو و رفتن به جبهه را دارد؟ هرکس بگوید بله، یا نادان است و یا روی نادانی مردم حساب باز کرده است.

تکلیف جنگ کلاسیک هم که از روز روشن تر است. یعنی جنگ نیروی نظامی جمهوری اسلامی با مثلاً نیروی نظامی امریکا. یا سلاح مدرن با سلاح مدرن. ما فکر نمی کنیم جمهوری اسلامی توان و امکاناتی فراتر از یوگسلاوی و یا حتی عراق صدام حسین داشته باشد. زمان این حرف های بی مزه گذشته است. همین را باید درك کرد، که ظاهراً بخش قدرتمند و نیمه نظامی- روحانی حاکمیت قادر به درك آن نیست.

خدابخشیان: آینده را چگونه پیش بینی می کنید؟

راه توده: ما هم به عنوان بخشی از مردم ایران قطعاً نظرات خودمان را داریم، اما پیشگو و کف بین که نیستیم تا در اینجا بگوئیم يك ماه دیگر چه خواهد شد. ما تحولات اجتماعی را بر اساس بینش خود تحلیل می کنیم و خواه ناخواه چاره اندیشی هائی نیز می کنیم که در این برنامه شما هم به آن اشاره کردم.

در شرایط و لحظه کنونی اگر حاکمیت نتواند عقب نشینی سازمان یافته بکند و در داخل تن به تحول بدهد و به سیاست دفع تمام نیروهای ملی ادامه بدهد، شرایطی را فراهم می کند که قدرت های خارجی آنچه منافع خودشان در آنست را به ایران تحمیل کنند.